

به اندلس رفت و سی و سه سال و چهار ماه در آنجا حکومت کرد و بمرد و پسرش هشام بن عبدالرحمن هفت سال حکومت اندلس کرد پس از آن پسرش حکم بن هشام در حدود بیست سال حکومت داشت و پسران وی تا کنون حکومت اندلس دارند و چنانکه گفتیم فرمانروای آن عبدالرحمن بن محمد است و ولیعهد عبدالرحمن هم اکنون پسرش حکم است که بسیرت نکو و کمال عدالت از همگان ممتاز است همین عبدالرحمن فرمانروای کنونی اندلس بسال سیصد و بیست و هفتم با بیشتر از یکصد هزار مرد سوار به جهاد رفت و پایتخت مملکت جلیقیان را محاصره کرد که شهر بیست بنام سموره و هفت بارو دارد که از عجایب بناهاست و ملوک سابق آن را استوار کرده اند و میان باروها فاصله ها و خندقها و آبهای وسیع است و دو بارو را بگشود آنگاه اهل شهر بر مسلمانان بشوریدند و آنچه بشمار آمد و شناخته شد چهل هزار و بقولی پنجاه هزار کس از ایشان بکشتند و جنگ بنفع جلیقیان و و شکند و بضرر مسلمانان شد و بسال سیصد و سی و دوم شهر معتبر اربونه که آخرین نقطه متصرفی مسلمانان در مجاورت فرنگان بود با شهر و قلاع دیگر از دست رفت و اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم سرحد مسلمانان در مشرق اندلس شهر طرطوشه بر ساحل دریای روم است در مجاورت طرطوشه و شمال شهر افرانیه است که بر ساحل رودی بزرگ جادارد و پس از آن شهر لارده است و شنیده ام که این شهرهای سرحدی در خطر فرنگان است و در آنجا قلمرو مسلمانان بیشتر از همه جا عقب رفته است، پیش از سال سیصد و یک گروه کشتی که حامل هزاران مرد بود از دریای بسواحل اندلس حمله برد و مردم اندلس پنداشتند که اینان گروهی از مجوسانند که هر دو بیست سال یکبار در این دریا نمودار میشوند و از خلیجی که بدریای اقیانوس راه دارد و غیر از خلیجی است که مناره مسی آنجاست بدیار خود میرسند. بنظر من (و خدا بهتر داند) این خلیج بدریای مایطس و نیطس پیوسته است و این قوم همان روس است که از پیش ذکر آن رفت

ویرا قوم دیگری جز آنان دریا های پیوسته بدریای اقیانوس را نپیموده است . بدریای روم نزدیک جزیره افریطش (کرت) تخته‌های کشتی از چوب ساج بدست آمده که سوراخ داشته و با الیاف نارگیل بهم دوخته بوده است این تخته‌ها از کشتی شکسته‌هایی بوده که امواج ، آن را بدریا رانده و چنین کشتیهایی جز در دریای حبشی نیست زیرا کشتیهای دریای روم و عرب همگی میخ دارد ولی بکشتیهای دریای حبشی میخ‌بند نمیشود زیرا آب آن دریا آهن را میخورد و میخها نازک و سست میشود. ازینرو کشتیبانان آن دریا بعوض میخ تخته‌ها را با الیاف بهم میدوزند و با پیه و قطران اندود میکنند و این قضیه مدلل میدارد (وخدا داناتراست) که دریاها بهم پیوسته است و دریا از آنسوی چین و دیارسیلی دیار ترك را دور میزند و از برخی از خلیجهای اقیانوس محیط بدریای مغرب میپوندند .

در ساحل دیار شام عنبری بدست آمده که دریا برون انداخته بود و این بدریای روم بیسابقه است و از روزگاران قدیم نظیر نداشته است و ممکن است راه وصول عنبر باین دریا همان راه وصول تخته کشتیهای دریای چینی باشد و خدا کیفیت و شناخت آنرا بهتر داند .

و دریای مغرب و معموره‌های سودان و اقصای دیار مغرب که نزدیک آنست اخباری شکفت انگیز دارد، مطلقان اخبار جهان گفته‌اند که سرزمین حبشه و دیگر نواحی سودان هفت سال راهست و سرزمین مصر يك قسمت از شصت قسمت سرزمین سودان است و سرزمین سودان قسمتی از همه زمین است و سراسر زمین مسافت پانصد سال راه است که يك سوم آن معمور و مسکون و يك سوم دشتهای نامسکون و يك سوم دریاست. اقیانوس سرزمین سیاهان لخت با خر قلمرو فرزندان ادریس ابن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام پیوسته که دیار مغرب است و شهر تلمسان و تاهرت و فاس آنجاست و پس از آن سوس

ادنی است که از آنجا تا قیروان دوهزار و سیصد میل راه است و از سوس ادنی تا سوس اقصی بیست روز راه است و همه جا تا وادی الرمل و قصر الاسود آبادی پیوسته است پس از آن بصحراهای ریگزار میرسد که مدینه النحاس معروف و هم قباب الرصاص آنجا است که موسی بن نصیر بدوران عبدالملک بن مروان بدان رسید و آنهمه شگفتی دید و تفصیل آن در کتابی که میان مردم متداول است آمده است. گویند این عجایب در بیابانهای مجاور دیار اندلس بود که ارض کبیر است و میمون بن عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم فارسی - که اباضی مذهب بود و مذهب خوارج را در آن دیار پدید آورد و بقولی خوارج از بقایای اشبانند - این سرزمین را آباد کرد و با طالبیان جنگها داشت. در قسمتهای بعدی همین کتاب تنازع مردم را درباره اشبانها و اینکه گفته اند آنها از مردم ایرانند و از اصفهان آمده اند یاد کرده ایم.

در این ناحیه از دیار مغرب مردمی از خوارج صفری مذهب ساکنند و شهرهای گسترده دارند چون شهر ثرغیه که در آنجا يك معدن بزرگ نقره هست و این بناحیه جنوب و در مجاورت حبشه است و جنگ میان آنها پیوسته باشد و ما در کتاب اخبار الزمان خبر دیار مغرب و شهرهای آنجا را با خوارج اباضی و صفری مذهب که آنجا ساکنند و معتزلیان که بمغرب مقیم بودند و جنگها که میان آنها با خوارج بود آورده ایم با خبر این اغلب تمیمی که منصور ولایت مغرب بدو داد و بدیار افریقیه و دیگر سرزمین مغرب اقامت گرفت. با قصه او در ایام رشید و حکومت فرزندان او در افریقیه و جاهای دیگر تا دوران ابونصر زیاده الله ابن عبدالله بن ابراهیم بن احمد بن محمد بن اغلب بن ابراهیم بن محمد بن اغلب بن ابراهیم بن سالم بن سواده که ابو عبدالله محتسب صوفی دعوتگر فرمانروای مهدیه که در میان قبیله کتانه و دیگر خاندانهای بربر ظهور کرده بود بسال دو بیست و نود و هفت در ایام مقتدر او را از محل حکومتش برون کرد که به رافقه رفت و این

محتسب از شهر رامهرمز و از ولایت اهواز بود .

اکنون بذکر مراتب ملوک و ترتیب باقیمانده ممالک سواحل دریای حبشی که وصف آنجا و مردمش را آغاز کرده بودیم باز گردیم و گوئیم پادشاه زنک و قلیمی و پادشاه لان کر کنداج و پادشاه حیره از بنی نصر، نعمانی و منذری است و پادشاه جبال طبرستان قارن نام داشت و هم اکنون کوهستان بنام وی و فرزندانش شهره است و شاه هند بلهرا، و پادشاه قنوج از ملوک سند بؤوره است و این نام هر کسی است که فرمانروای نواحی نزدیک قنوج باشد و در آنجا شهری است موسوم به بؤوره بنام ملوک ایشان که اکنون بحوزه اسلام آمده و از توابع مولتان است و یکی از رودهایی که چون فراهم آید رودخانه مهران سند همانکه به پندار جاحظ از نیل و به پندار دیگری از جیحون خراسان جدا میشود تشکیل می‌یابد از این شهر بیرون می‌آید و این بؤوره که پادشاه قنوج است بابلهرا شاه هند ضدیت دارد و پادشاه قندهار از ملوک سند و جبال آنجا است و حدیج نام دارد و آن نام عمومی اوست و زرد معروف رائد یکی از رودهای پنجگانه که مهران سند را تشکیل میدهد از آنجا سرچشمه دارد و قندهار بنام دیار رهبوط معروفست و یکی از رودهای پنجگانه از دیار و کوهستان سند می‌آید که بنام بهاطل معروفست و از دیار رهبوط که همان قندهار است میگذرد و رود چهارم از دیار کابل و کوهستان آنجا که مجاور سند و در حدود بسط و غزنین و زرغون و رخج و بلاد داور نزدیک سجستان است سرچشمه میگیرد و یکی دیگر از پنج رود از دیار کشمیر برون میشود و پادشاه کشمیر بنام رانی معروفست و این نام همه ملوک آنجا است و این کشمیر از ممالک و کوهستانهای سند است و مملکتی بزرگ و استوار است و در حدود شصت یا هفتاد هزار شهر و آبادی دارد و هیچکس بآن دیار جز از یک طرف نتواند رفت و همه نواحی ملک از یک در بند بسته شود که همه مملکت در کوهستانهای بلند است که مردان را به بالا رفتن آن راه نیست، وحش نیز به ارتفاعات آن نرسد و فقط مرغان توانند رسید و آنچه کوهستان نیست

دره‌های سخت و درخت و جنگل است باروهای خروشان که از شدت ریزش و جریان بسختی از آن میتوان گذشت. آنچه دربارهٔ مناعت این دیار بگفتیم در خراسان و بلاد دیگر مشهور است و این ملك یکی از عجایب دنیا است.

اما پادشاه بؤوره که همان پادشاه قنوج است مساحت مملکتش در حدود یکصد و بیست فرسخ در یکصد و بیست فرسخ سندی است که هر فرسخ هشت میل معمولی است. این همان پادشاه است که سابقاً گفتیم چهار سپاه به ترتیب چهار جهت وزش باد دارد و هر سپاه هفتصد هزار و بقولی نهمصد هزار و بقولی نه هزار است که با سپاه شمال با فرمانروای مولتان و دیگر مسلمانانی که در آن سرحدات باویند جنگ کند و با سپاه جنوب بابلهر پادشاه مانکیرو با دیگر سپاهها با شاهانی که در جهات دیگر مقابل او هستند به پیکار پردازد. گویند در مساحت ملك وی که مذکور افتاد تا آنجا که توان شمرد يك هزار هزار و هشتصد هزار دهکده میان رودها و درختها و کوهستان و چمنها بشمار آورده‌اند. بنسبت ملوک دیگر او فیل کم دارد و در جنگ دوهزار فیل جنگی به پیکار و میدارد زیرا فیل اگر توانا و ورزیده و دلیر باشد و سواری کار آزموده بر آن نشیند و قرطل که شمشیرهای مخصوص است بخرطوم داشته باشد و هم خرطومش به زره و آهن پوشیده و خفتانهایی از الیاف و آهن، تنش را مستور کرده باشد و پانصد پیاده پشت سرش را حفظ کند، با شش هزار سوار به پیکار آید و در میان آنان ایستادگی کند و فیل زبون تر از همه، وقتی با پانصد پیاده باشد به پنج هزار سوار حمله برد و بمیان آنان رود و بیرون آید و چون سواری جولان دهد و در همه جنگها رسم پیلان آن پادشاه چنین باشد.

دربارهٔ فرمانروای مولتان گفته‌ایم که ملك آنجا از فرزندان سامه بن لوی ابن غالب است که سپاه و قوت فراوان دارد. مولتان از دربندهای معتبر مسلمانان است و اطراف دربند مولتان صدویست هزار دهکده و آبادی بشمار آورده‌اند و

چنانکه گفته‌ایم بت معروف مولتان نیز آنجا است که مردم سند و هند از اقصای دیار با نذرها و اموال و جواهر و عود و اقسام بوی خوش بدانجا روند و هزارها مردم آنرا زیارت کنند و بیشتر دارایی فرمانروای مولتان از عود قماری خالص است که سوی این بت برند و بهای هر اوقیه آن یکصد دینار باشد و چون مهر بر آن زنند چون موم نقش گیرد و دیگر چیزهای عجیب برای بت ببرند و چون ملوک کفار به مولتان رو کنند و مسلمانان از جنگشان عاجز مانند، تهدید کنند که بت را شکسته یا کور خواهند کرد و سپاه دشمن از آنجا برود. من پس از سال سیصدم به مولتان رفته بودم و شاه آنجا ابواللهاب منبّه بن اسد قرشی بود و هم در آن سال به منصوره رفتم و شاه آنجا ابوالمنذر عمر بن عبدالله بود و وزیر او رباح و دو پسرش محمد و علی را بدیدم و مردی از اشراف و ملوک عرب را که بنام حمزه معروف بود دیدار کردم و جمعی از فرزندان ابیطالب رضی الله عنه از اعقاب عمر بن علی و محمد بن علی آنجا بودند و مابین ملوک منصوره و خاندان ابی‌الشوارب قاضی خویشاوندی و پیوند و نسبت است زیرا ملوک منصوره که اکنون پادشاهی دارند از فرزندان هبار بن اسودند و به بنی عمر بن عبدالعزیز قرشی شهره‌اند که با عمر بن عبدالعزیز بن مروان اموی فرق دارد.

و چون همه این رودها از دیار مرج بیت‌الذهب که همان مولتان است بگذرد در فاصله سه روز از آنجا میان مولتان و منصوره در محل معروف به دوسات بهم پیوندد و چون همه یکجا به مغرب شهر روز رسد که از توابع منصوره است مهران نامیده شود آنگاه بدو قسمت شود و هر یک از دو قسمت این آب بزرگ که معروف به مهران سند است در شهر شا کره منصوره که مسافت آن تا دیبل دو روز راه است، بدریای هند میریزد.

از مولتان تا منصوره هفتاد و پنج فرسخ سندیست که اندازه آن گفته‌ایم و هر فرسخ هشت میل است و همه آبادیها و دهکده‌های تابع منصوره سیصد هزار دهکده

است با زراعت و درخت و آبادی‌های پیوسته و در آنجا از قومی بنام مید که از طوایف مردم سند است و از اقوام دیگر جنگ بسیار باشد و این طوایف سرحددار سند باشند. مولتان نیز در بند سند و از معموره‌ها و شهرهای آن بشمار است.

و منصوره بمناسبت منصور بن جهور فرماندار بنی امیه این نام یافته است. پادشاه منصوره یکدسته فیل جنگی دارد که هشتاد فیل است و رسم هر فیل آنست که چنانکه گفتیم پانصد پیاده در اطراف آن باشد و با هزاران سوار چنانکه گفتیم بجنگد و من دو فیل بزرگ او را بدیدم که بنزد ملوک هند و سند بواسطه دلیری و جنگاوری و شکست سپاه دشمن شهره بود، نام یکی از آنها منفرقلس و دیگری حیدره بود و این منفرقلس اخبار عجیب و کارهای جالب توجه داشت که در آن بلاد و دیگر نواحی شهره بود، از جمله اینکه فیلبان او بمرد و او روزها آب و غذا نخورد و عزادار بود و چون مرد نمکین ناله میکرد و پیوسته اشک از چشمانش روان بود و دیگر آنکه یک روز از طویله برون شد و حیدره با بقیه هشتاد فیل بدنبال او بود و در راه بیکی از خیابانهای کم عرض منصوره رسید و ناگهان در مسیر خود زنی را غافلگیر کرد و آن زن از دیدن فیل متوحش شد و از ترس از پشت بزمین افتاد و در میان خیابان لباسهایش پسر رفت، وقتی منفرقلس این بدید بعرض خیابان ایستاد و بخاطر آن زن از عبور فیلان مانع شد و با خرطوم خود اشاره کرد که توقف کنند و لباس آن زن را جمع و جور میکرد تا زن بخود آمد و بر خویش تسلط یافت و از راه کناره گرفت و فیل نیز راه خود را پیش گرفت و فیلان دیگر از پی او برفتند.

فیل، جنگی باشد یا بارکش و اخبار عجیب دارد، بعضی فیلهای بکار جنگ نیاید، عرابه کشد و بار بردارد و برای کوفتن برنج و دیگر مواد غذایی بکار رود چون گاو که خرمن کوبد. بعدها در این کتاب اخبار زنگ و فیلان را بیاریم که آنجا دیار فیل است و در هیچ کشوری فیل بیشتر از دیار زنگ نیست و فیل آنجا

همه وحشی باشد .

این شمه‌ای از اخبار ملوک سند و هند بود . زبان سند از زبان هند جدا است سند مجاور دیار اسلام است و پس از آن هند است . زبان مردم مانگیر پایتخت مملکت بلهرا کیری است و از انتساب آن ناخیه که کیره نام دارد این عنوان یافته است . زبان سواحل آنجا چون صیمور و سوباره و تانه و دیگر شهرهای ساحلی لاری است و دیارشان منسوب بدریای مجاور است که لاروی نام دارد و در این کتاب از آن یاد کرده‌ایم ، این ساحل رودهای بزرگ دارد که بخلاف دیگر رودهای دنیا از جنوب جاریست در همه رودهای دنیا فقط نیل مصر و مهران سند و کمی از رودهای دیگر از جنوب بشمال می‌رود و بقیه رودهای دنیا از شمال بجنوب جریان دارد و علت این قضیه را با آنچه مردم در این زمینه گفته‌اند در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم و اراضی پست و مرتفع را یاد کرده‌ایم .

از ملوک سند و هند جز بلهرا کس نیست که مسلمانان در قلمرو او عزیز باشند که اسلام در ملک بلهرا محترم و عزیز است و مسلمانان مسجدها و جامع‌ها دارند که بنماز آباد است و پادشاه آنجا چهل و پنج سال و بیشتر پادشاهی کند و مردم مملکت پندارند که عمر ملوکشان بسبب عدالت و احترام مسلمانان دراز می‌شود . شاه بلهرا مانند مسلمانان سپاه را از خزانه خود مقرر می‌دهد ، وی در مه‌های طاهری دارد که وزن هر درم يك درم و نیم باشد که در آغاز ملکشان سکه زده‌اند و فیلهای جنگی او از بسیاری بشمار نیاید و دیار او را دیار کمکر نیز گویند و شاه خزر از يك سوی کشورش با وی پیکار می‌کند ، و او شاه‌یست که اسب و شتر و سر باز فراوان دارد و پندارد که در همه ملوک جهان جز فرمانروای اقلیم بابل که اقلیم چهارم است هیچکس برتر از او نیست زیرا او نسبت بشاهان دیگر مغرور و جسور است معذک مسلمانان را نیز دشمن دارد و او را فیل بسیار است و ملکش بر يك زبان زمین است و در سرزمین او معادن طلا و نقره هست که با آنها معامله کنند ، پس از آن پادشاه

طافن است که با ملوک اطراف بصلح است و مسلمانان را عزیز دارد و سپاهش چون ملوکی که گفتیم بسیار نیست و در میان زنان هند نکوتر و زیبا روی تر و سپید تر از زنان ایشان نباشد که بکار خلوت شهره افند و در کتابهای باه از ایشان یاد کنند و در یانوردان در خرید آنها باهم رقابت دارند و بنام طافنی معروفند.

پس از آن مملکت، ملک رهمی است و این عنوان ملوک ایشانست که نام عام همه است و شاه خزر با ایشان بجنگ است و ملکش مجاور ملک ایشانست، رهمی دریکی از جهات مملکت خود با بلهرا نیز جنگ دارد و سپاه و فیل و اسب وی از بلهرا و شاه خزر و ملک طافن بیشتر است و چون بجنگ رود رسمش اینست که پنجاه هزار فیل همراه ببرد و جز بزمستان جنگ نکند که فیل با تشنگی صبر نتواند و ثبات نیارد. مردم اغراق گو درباره کثرت سپاه او مبالغه کرده و پنداشته اند که شمار گازران و لباس شویان سپاهش از ده تا پانزده هزار است و جنگ این ملوک که گفتیم با دسته ها باشد که هر دسته بیست هزار باشد بچهار سو که به هر سوی دسته، پنج هزار باشد و مملکت رهمی صدف بآنها دهد که پول مملکت است و در آنجا عود و طلا و نقره هست و پارچه ها بافند که بتازگی و ظریفی مانند ندارد و هم موی معروف ضمیر را از آنجا آرند که با دسته عاج و نقره از آن مگس پران سازند و خادمان در مجالس ملوک بدست گرفته پشت سر ایشان بپا ایستند. نشان، حیوان معروفی که در زبان عوام نامش کرگدن است، نیز در آنجاست و این حیوان يك شاخ در جلو پیشانی دارد و پیکرش از فیل کوچکتر و از گاو میش بزرگتر و رنگش سیاهی متمایل است و چون گاو و دیگر حیوانات برای کشش بکار رود و فیل از آن بگریزد و در میان حیوانات - و خدا دانا تر است - نیرومند تر از آن نیست که استخوانهایش میان پر است و دست و پایش مفصل ندارد و هنگام خواب بر زمین نخسبد بلکه میان درخت و جنگل رود و موقع خواب بدرختان تکیه دهد و هندوان و هم مسلمانان دیار

ایشان گوشت کرگدن را بخورند که نوعی از گاو است. گاو میش نیز بر زمین
سند و هند فراوان است و این حیوان یعنی نشان در همه جنگلهای هند فراوانست
اما در کشور رهمی بیشتر است و شاخهای پاکیزه تر و نکوتر دارد که شاخ آن سپید
است و میان سپیدی نقشی سیاه بصورت انسان یا بصورت طاووس با همه خطوط و
اشکال یا بصورت ماهی یا همان صورت کرگدن یا صورت یکی از حیوانات آن
سرزمین نمودار است. شاخ کرگدن را خریداری کنند و از آن کمر بندها و رشته‌ها
بصورت زیورهای زر و نقره بسازند که ملوک چین آنرا بکار برند و بزرگان آن دیار
در بکار بردن آن همچشمی کنند و مبالغه‌گزاران بیهای آن دهند. قیمت کمر بند
آن از دو تا چهار هزار دینار باشد که آویزهای طلا دارد و بسیار نیکو و خوش ساخت
باشد و گاه باشد که آنرا با انواع جواهر بر مفتولهای طلا مرصع کنند. نقش شاخ کرگدن
نوعاً سیاه باشد بر زمینه سپید و احیاناً سفید بر زمینه سیاه نیز یافت شود و این نقشها که
گفتیم در همه شهرها بر شاخ نشان یافت نشود.

عمرو بن بحر جاحظ چنین پنداشته که کرگدن هفت سال در شکم مادر باشد
و سر از شکم مادر برون کند و بچرد سپس سر بشکم آن برد و این سخن را در کتاب
الحيوان بر سبیل حکایت و تعجب آورده است و من بتحقیق گفتار او از مردم سیراف
و عمان که باین دیار میروند و از تجاری که در دیار هند دیدارشان کردم پرسش
کردم و همگی از سخن او و پرسش من تعجب کردند و گفتند که حمل و تولد کرگدن
نیز چون گاو و گاو میش است و من ندانم جاحظ این حکایت از کجا آورده، از کتابی
نقل کرده یا کسی برای او گفته است؟

رهمی در ملک خویش خشکی و دریا دارد و مجاور ملک او پادشاهی است که
دریا ندارد که او را پادشاه کامن گویند و مردم آن کشور سفید پوستند و گوشه‌ایشان
سوراخ است و فیل و شتر و اسب دارند و مردان و زنان آنجا نیکو و زیباروی باشند. پس از
آنها پادشاه افرنج است که دریا و خشکی دارد و بريك زبانه خشکی است که به

دریا پیش رفته است و در کشور او عنبر بسیار باشد و فلفل اندک و فیل بسیار دارد و میان ملوک نیرومند و مغرور و گردنفر از باشد و غرورش از قومش بیشتر و گردنفر ازیش از اقتدارش فروتر است و مجاور این پادشاه پادشاه موجه است که مردمش سفید پوست و نکو منظر و زیبایند و گوشه‌هایشان سوراخ نیست و اسب بسیار و سپاه غلبه ناپذیر دارند و مشك در دیار آنها چنانکه سابقاً ضمن سخن از غزالان و وصف آهوانشان بگفته‌ایم بسیار باشد و این قوم چون مردم چین لباس پوشند و جبالشان مرتفع باشد با قله‌های سپید و در همه سرزمین سند و هند و ممالک دیگر که برشمردیم کوههایی بلند تر و منیع تر از آن نیست و مشك معروف منسوب با آنجا است و دریا نوردانی که آنرا حمل کرده‌اند نيك شناسند که مشك معروف به موجهی است. و مجاور پادشاه موجه مملکت ماند است که شهرهای بسیار و آبادی‌های وسیع و سپاههای بزرگ دارند و ملوکشان همانند ملوک چین که ضمن اخبارشان گفته‌ایم خادمان و خواجگان را در امور کشور از کار معادن و وصول مالیات ولایات و اعمال دیگر بکار برند. و مانند مجاور چین است و فرستادگان با هدیه‌ها فیما بین آنها آمد و شد دارد و میانشان کوههای بلند و گردنه‌های سخت است. مردم ماند دلیر و جنگاور و نیرومند باشند و چون فرستادگان شاه ماند بکشور چین در آیند شاه چین کسان برایشان گمارد و نگذاردشان در چین بگردند تا مبادا راهها و رخنه‌های آن دیار را بشناسند که کشور ماند در نظر آنها اهمیت بسیار دارد.

و این مردم هندو چین که یاد کردیم و اقوام دیگر در دیار خویش در کار خوردن و نوشیدن و ازدواج و علاج و داغ کردن به آتش و امور دیگر اخلاق و رسوم خاص دارند، گویند که جمعی از ملوک ایشان باد را در اندرون خویش نگه ندارند که آنرا مرضی زیان‌آور شمارند و در همه حال رها کردن آن را اهمیت ندهند و رفتار حکمای ایشان نیز چنین باشد که بر طبق رأی آنها نگهداشتن باد بیماری

زیان آور است و رها کردن آن شفایی نجات بخش است و در آن علاج بزرگه است و مبتلای قولنج و انسداد را راحت کند و بیماری کبد را درمان باشد و از رها کردن باد صدادار باک ندارد و باد بیصدانگه ندارد و آنرا عیب ندانند. و هندوان در صناعت طب پیش رفته اند و در این رشته ماهر و کار دانند. آنکه حکایت عادات هندوان آورده بود میگفت که بنزد ایشان سرفه از باد صدادار زشت تر است و آروغ را همانند باد بی صدا دانند و این شخص بتأیید سخن خود در باره هندوان میگفت که این مطلب در میان بسیار کسان معروف است تا آنجا که بسر گذشتها و حکایتها و نوادر و اشعار نیز آمده است از جمله ابان بن عبدالحمید در ارجوزه معروف به ذات الحلل در این باب گوید :

«دانای نصیحتگر هند سخنی گوید که بنظر من
نکو گفته است، وقتی باد آمد آنرا نگه مدار و رها کن
و چون راه خواست راهش بگشا که نگهداشتن آن
بیماری بزرگست و رها کردن آن راحت و آسایش است
سرفه و آب بینی زشت و عطسه شوم است نه باد شکم
و آروغ باد سر بالا است که عفوئت آن
از باد بیصدای پائین بیشتر است.»

و میگفت که باد اندرون یکیست و باختلاف مخرج نام آن تفاوت میکند و آنچه بالا آید آروغ است و آنچه پائین رود ... ز است، فقط مخرج دو باد تفاوت دارد چنانکه گویند پشت گردنی و سیلی ولی سیلی بصورتست و پس گردنی را پشت سرزند ولی هر دو از یک نوع است و باختلاف جا نام آن تغییر یافته است. آفات و دردها و بیماریهای فراوان حیوان ناطق چون قولنج و دردهای معده و عوارض دیگر از آنجاست که درد را در شکم نگهدارد و بهنگام هیجان که طبیعت خواهد آنرا دفع کند و برون افکند رهایش نکند و حیوان غیر ناطق از این آفات و

عارضه‌ها بدور است که درد را بمحض هیجان و عارضه سرعت برون کند و آنرا در جای خود نگه ندارد و میگفت که فلاسفه و حکمای قدیم یونان چون دیموقراطیس و فیثاغورس وسقراط و دیوجانس و دیگر حکمای اقوام به نگهداری این چیزها معتقد نبودند که از عوارض و نتایج آن آگاه بودند و هر که شعور دارد این نکته را از حال خویش دریافت تواند کرد که آنرا بطبیعت آموزند و بضرورت عقل ادراک کنند، فقط گروهی از اهل شرایع و کتابهای منزل بحکم شریعت و منع ادیان اینرا زشت شمرده‌اند و مقتضای عاداتشان نبوده است.

مسعودی گوید و اخبار هندوان و رسوم و عجایب اعمال و رفتارشان را که به صحت پیوسته است در کتاب اخبار الزمان و کتاب اوسط آورده ایم و هم اخبار مهر اج پادشاه جزایر و بوی خوش و ادویه را با دیگر ملوک هند و قنجب و دیگر ملوک جبال که روبروی این جزایر است چون زابج و دیگر دیار چین با اخبار ملوک چین و پادشاه سرندیب باشاه مندورفین که مقابل سرندیب است همانند دیار قماری که مقابل جزایر مهر اج زابج و غیره است و اینکه هر که پادشاه مندورفین شود قاییدی نامیده میشود، همه را در آنجا آورده ایم و در این کتاب شمه‌ای از اخبار ملوک شرق و غرب و یمن و حیره و اخبار ملوک یمن و ایران و روم و یونان و مغرب و طوایف حبش و سودان و ملوک چین از اعقاب یافت و دیگر اخبار جهان و عجایب اقوام را خواهیم آورد.

ذکر جبل قبیخ و اخبار طوایف الان و سریر و خزر و قبایل ترک

و برفز و دیگران و اخبار باب و ابواب

و ملوک و اقوام اطراف آن

جبل قبیخ کوهی بزرگ است و ناحیه آن ناحیه‌ای معتبر است و شامل ممالک و اقوام بسیار است . در این کوهستان هفتاد و دو قوم هست که هر قوم شاه و زبانی جدا دارد و این کوهستان تنگه ها و دره ها دارد و شهر باب و ابواب بر یکی از تنگه‌های آن است که کسری انوشیروان بساخته و آنرا میان آن کوه و بحر خزر بنیان نهاده و این بارورا بمقداریک میل از شمال دریا بنا کرده که بدریا کشیده می شود سپس بر کوه قبیخ برده و در ارتفاعات و فرو رفتگیها و دره‌های کوه در حدود چهل فرسنگ امتداد دارد تا بقلعه موسوم به طبرستان رسیده است و در فاصله هر سه میل یا کمتر و بیشتر باقتضای محل و راه ، دری از آهن نهاده و بنزد هر در بداخل بارو قومی را جای داده که مراقب در و باروی اطراف آن باشند تا مزاحمت اقوام این کوهستان را از خزر و الان و طوایف ترک و سریر و دیگر قبایل کفار دفع کنند. و مسافت کوه قبیخ با ارتفاع و طول و عرض قریب دوماه راه و بلکه بیشتر است و جز آفرید کار عزوجل شمار قبایل اطراف آنرا کس نداند . یکی از دره های کوه چنانکه گفتیم در مجاورت باب و ابواب بدریای خزر گشوده میشود ، بعضی از دره های آن مجاور دریای هایطس است که

ذکر آن گذشت و خلیج قسطنطنیه بدان پیوسته است و طرابلس نیز بر این دریاست و آن شهر است بساحل دریا که بازارهای سالانه دارد و بسیاری از اقوام از مسلمان و روم و ارمن و دیگران از دیار کشک برای تجارت بدانجا روند و چون نوشیروان شهر معروف به باب و ابواب را با حصار در خشکی و دریا و کوه ساخت بسیاری از اقوام و ملوک را در آنجا سکونت داد و مرتبه هر یک معین کرد و هر قوم را بنام و نشان خاص خواند و حدود آنرا معلوم کرد همانند اردشیر پسر بابک که ملوک خراسان را مرتب کرده بود. از جمله ملوک که انوشیروان در این نواحی مجاور اسلام از دیار بردعه تعیین کرده است شاهی شروان نام است و مملکتش نام از او گرفته و گویند شروانشاه و هر که بر این ناحیه پادشاهی کند شروان نام یابد و اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم مملکت او نزدیک بیک ماه است زیرا به جاهای تازه که انوشیروان بدو نداده بود دست انداخته و جزو ملک خود کرده است و هم در این تاریخ، و خدا بهتر داند، پادشاه آنجا مسلمانی بنام محمد بن یزید است که از فرزندان بهرام گور است و در نسب وی خلاف نیست، پادشاه سریر نیز از فرزندان بهرام گور است و هم در این تاریخ فرمانروای خراسان از فرزندان اسماعیل بن احمد است که اسماعیل از فرزندان بهرام گور بوده است و در آنچه گفتیم و شهرت نسب آنها که گفتیم خلاف نیست. همین محمد بن یزید که شروان است شهر باب و ابواب را نیز بملك خود افزوده است و این از پس مرگ داماد وی بود که عبدالملك بن هشام نام داشت و مردی از انصار بود و فرمانروایی باب و ابواب داشت و از صدر تاریخ که مسلمة بن عبدالملك و دیگر امیران اسلام به این دیار آمده اند اینان در آنجا سکونت داشته اند.

مجاور مملکت شروان مملکت دیگری از جبل قبیخ است که ایران نام دارد و پادشاه آنجا را ایران شاه نامند و هم اکنون شروانشاه بر این مملکت و بر مملکت دیگر بنام مملکت موقانی نیز تسلط یافته است و تکیه مملکت او بر مملکت

لکز است که قومی بیشمارند و در جنوب این کوه اقامت دارند. جمعی از آنها کافرند که مطیع شاه شروان نباشند و آنها را دودانی گویند و بحال جاهلیت باشند و بشاهی سرفرود نیارند و در زناشویی و معامله رسومی عجیب دارند. و این کوه دره‌ها و تنگه‌ها و معابر سخت دارد و در آن اقوامی است که همدیگر را شناسند زیرا کوهی سخت و صعب‌العبور است سر با آسمان کشیده با جنگل و درخت بسیار و آب فراوان که از بالا روانست و سنگها و صخره‌های عظیم دارد.

و این مرد معروف به شروان بسیاری از ممالک این کوه را که کسری افو شروان بشاهان دیگر داده بود زیر تسلط آورد و محمد بن یزید آنرا بملک خویش افزود که خراسانشاه و زادانشاه از آن جمله است و بعدها از تسلط وی بر مملکت شروان سخن خواهیم داشت که قبلاً او و پدرش شاه ایران بودند و بعد شاه ممالک دیگر شد.

مجاور مملکت شروان در جبل قبیخ مملکت طبرستان است که اکنون شاه آن مسلم برادر زاده عبدالملک است که امیر باب و ابواب بود و این نخستین قوم مجاور باب و ابواب است.

بریک سوی باب و ابواب مملکتی است جیدان نام و این قوم در قلمرو ملوک خزرند و پایتخت این مملکت شهر است بفاصله هشت روز از شهر باب که سمندر نام دارد و اکنون مردمی از خزر آنجا سکونت دارند این شهر در صدر تاریخ گشوده شد و سلیمان بن ربیع باهلی رضی الله عنه آنجا را گشود و پایتخت از آنجا به آمل که از شهر اول هفت روز فاصله دارد انتقال یافت. آمل که اکنون شاه خزر آنجا مقیم است سه قسمت است و رودی بزرگ آنرا از هم جدا میکند که از جنوب دیار ترک می‌آید و یک شعبه از آن از دیار برغز گذشته بدریای مایطس میریزد و این شهر بر دوسوی رود است و در میان رود جزیره‌ای هست که مرکز مملکت آنجاست و قصر شاه میان این جزیره است و از کشتی‌ها پلی از آنجا بیک طرف رود

کشیده‌اند و در این شهر مردمانی از مسلمان و نصاری و یهود و پیرو جاهلیت بسیار است. شاه و اطرافیان وی و قوم خزر بر کیش یهودند که شاه خزر بدوران هارون الرشید یهودی شده و مردم بسیار از یهودان از دیگر شهرهای اسلام و هم از دیار روم بدو پیوسته‌اند زیرا پادشاه روم که اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم ارمنوس است همه یهودان مملکت خود را با جبار بدین مسیح کشانید - در این کتاب کیفیت اخبار شاهان روم و شمارشان و اخبار این پادشاه را و کسانی که در این تاریخ در شاهی اوسهیم هستند خواهیم آورد - بدینجهت بسیار کس از یهودان از دیار روم بدیار شاه خزر که مذکور افتاد فراری شدند و یهودان را با شاه خزر حکایتی هست که اکنون محل یاد آوری آن نیست و در کتابهای سابق گفته ایم. پیروان جاهلیت بدیار خزر اقوام گونه گویند از آنجمله سقلاب و روس‌اند که بریک سوی آمل جای دارند و مرده خود را با همه دواب و ابزار و زیور او بسوزانند و اگر مرد بمیرد و زنش زنده باشد زن را با او بسوزانند ولی اگر زن بمیرد مرد را نسوزانند و اگر عزیبی از ایشان بمیرد پس از مرگ او را زن دهند و زنان بسوختن راغبند که پندارند بهشت میروند. چنانکه از پیش گفته‌ایم این از رسوم هندوان است ولی هندوان زن را با مرد نمی‌سوزانند مگر آنکه زن با اینکار موافق باشد. در آمل اکثریت با مسلمانان است و سپاه شاه از ایشانست که در آنجا بنام لارسی معروفند و از حدود خوارزم بدینجا آمده‌اند زیرا بروزگار قدیم پس از ظهور اسلام در دیار آنها قحطی و وبا شد و بقلمرو خزر انتقال گرفتند. اینان مردمی دلیر و پرقوتند و شاه خزر در جنگهای خود با آنها تکیه دارد و بر طبق شروطی که در میانه رفته است در شهر او اقامت گرفته‌اند که یکی علنی بودن دین و مسجد و اذان است دوم آنکه وزارت شاه از ایشان باشد و هم اکنون احمد بن کویه که وزیر است از ایشانست. سوم آنکه هر وقت شاه خزر با مسلمانان بجنگ باشد در اردو گاه وی از دیگران جدا بمانند

و با همکیشان خود پیکار نکنند و با وی برضد دیگر مردم کافر جنگ کنند اکنون هفت هزار کماندار با خود و جوشن و زره که بعضیشان نیزه نیز دارند با شاه سوار شوند که ابزار جنگ مسلمانان چنین است و قاضیان مسلمان دارند و رسم پایتخت خزر چنانست که هفت قاضی آنجا باشد دوتن برای مسلمانان و دوتن برای خزران که بحکم تورات قضاوت کنند و دوتن برای نصرانیان مقیم آنجا که بحکم انجیل قضاوت کنند و یکی برای سقلا ب و روس و سایر طوایف جاهلیت که بر طبق احکام جاهلیت که قضایای عقلی است قضاوت کند و چون قضایای مهم رخ دهد که در آن فرو مانند بنزد قضاوت مسلمان روند و حکم از ایشان خواهند و از مقررات شریعت اسلام اطاعت کنند هیچیک از ملوک شرق در آن ناحیه جز شاه خزر سپاه مقررری بگیرند مردم و همه مسلمانان آن دیار بنام این قوم لاری خوانده می شوند . و روس و سقلا ب که گفتیم رسوم جاهلیت دارند سر بازان و بردگان شاهند و در دیار او از تاجر و صنعتگر مسلمان و غیر لاری خلق فراوانست که بواسطه عدالت و امنیت بدانجا گریخته اند و مسجد جامعی دارند که مناره آن مشرف بقصر شاه است و مسجد های دیگر نیز دارند که در آنجا مکتبها برای تعلیم قرآن بکودکان هست . اگر مسلمانان و نصاری آنجا همدست شوند شاه تاب مقاومت آنها ندارد .

مسعودی گوید: مقصود ما از شاه خزر که این مطالب درباره او گفتیم خاقان نیست زیرا خزران شاهی بنام خاقان نیز دارند و رسم است که او و امثالش مطیع شاه دیگر باشند بنا بر این خاقان در قصری بسر میبرد و سواری نداند و بار عام و خاص ندارد و از مسکن خود بیرون نشود و با حرم خود مقیم باشد و در کار مملکت امر و نهی نکند و مملکت بی وجود خاقانی که مقیم پایتخت باشد بر شاه راست نیاید و چون بدیار خزر قحط شود یا حادثه ای آنجا رخ دهد یا قوم دیگر با آنها به پیکار آید یا اتفاق ناگهانی دیگر باشد ، خاص و عام پیش شاه خزر روند و گویند « این خاقان و روزگاری را بفال بد گرفته ایم و او را شوم دانسته ایم او را بکش یا بمابده تا او

را بکشیم ، بسا باشد که خاقان را بایشان دهد تا بکشند و ممکنست خود شاه او را بکشد و گاه باشد که بر او رحم آرد و از وی دفاع کند که کشتن وی بی جرم و گناه است . اکنون رسم خزر چنین است و من ندانم از قدیم بوده یا بتازگی آمده است . مقام خاقانی از يك خاندان معین است که بنظر من از قدیم پادشاهی از ایشان بوده است و خدا بهتر داند .

مردم خزر زور قها دارند که مسافر و تاجر در آن بر رودی که بالای شهر است و بر طاس نام دارد و در ناحیه علیای رود آمل بآن میریزد سواری کنند بر سواحل بر طاس اقوام شهر نشین ترك جا دارند که در قلمرو ممالك خزرند و آبادیهایشان مابین ممالك خزر و برگز پیوسته است . بر طاس يك طایفه ترك است و چنانکه گفتیم بر سواحل این رود که بنام ایشان معروف است اقامت دارند و پوست روباه سیاه و سرخ که بنام بر طاسی شهره است از آنجا آرند که هر پوست بصد دینار و بیشتر ارزد و این بهای سیاه است و سرخ ارزاتر است و پوست روباه سیاه را ملوک عرب و عجم پوشند و در پوشیدن آن همچشمی کنند و بنزد آنها از سمور و روباه معمولی و امثال آن گرانتر باشد و شاهان کلاه و موزه و پوستین از آن کنند و شاهی نیست که موزه و پوستین از روباه بر طاسی سیاه نداشته باشد .

در علیای رود خزر مصبی هست که بخلیجی از دریای نیطس پیوسته است و نیطس دریای روس است که جز ایشان کس بر آن نرود و روس بر یکی از سواحل این دریاست و قومی بزرگ است بر رسوم جاهلیت که مطیع شاه و شریعتی نیست و تجار روس بدیار شاه بر غز رفت و آمد کنند روسان بر زمین خود معدن نقره همانند آن معدن نقره که در کوه پنجهیر خراسان است بسیار دارند .

و شهر برگز بر ساحل هایطس است و بنظر من آنها در اقلیم هفتمند مردم برگز يك طایفه تركند و کاروانها از خوارزم خراسان تا دیار ایشان پیوسته رود ولی از بیابانهای ترکان دیگر گذرد که کاروان در حمایت ایشان باشد و اکنون

یعنی سال سیصد و سی و دو شاه برغز مسلمان است و در ایام المقتدر بالله بعد از سال سیصد و ده خوابی دیده و مسلمان شده و پیروی به حج رفته و بمدینه السلام آمده و برای مقتدر درفش و علمها و مالی آورده بود مسجد جامعی نیز دارند همین شاه با پنجاه هزار و بیشتر سوار بقسطنطنیه هجوم برد. و در اطراف آن تا رومیه و اندلس و دیار برجان و جلیقیان و فرنگان تاخت و تاز میکند از محل قوم برغز تا قسطنطنیه از بیابانها و آبادیها دو ماه پیایی راهست. هنگامی که مسلمانان با سرحددار شام بدیار طرسوس حمله برده بودند خادم معروف به زلفی مست کرد و با کشتیهای شامیان و مصریان که همراه او بود بسال سیصد و دوازده، دهانه خلیج قسطنطنیه و دهانه خلیجی دیگر از دریای روم را که مخرج نداشت پیمودند و بدیار فندیه رسیدند و بدریا جمعی از مردم برغز بکمک ایشان آمدند و گفتند که دیارشان در همان نزدیکی است و این شاهد آن سخن است که گفتیم دستههای مهاجم برغز تا کنارههای دریای روم میرسند و تنی چند از آنها بکشتیهای طرسوسیان نشستند که آنها را بدیار طرسوس آوردند. برغز قومی بزرگ و شجاع و گردنفر از است و اقوام مجاور مطیع آتند و یک سوار از آنها که با پادشاه برغز مسلمان شده اند با صد و دو بیست کس از کفار پیکار تواند کرد. مردم قسطنطنیه از ایشان بسبب باروها و دیوارهای شهر در امان مانده اند و همه کسان دیگر در آن ناحیه از ایشان جز بکمک باروها و دیوارها مصون نتوانند ماند و شب بدیار برغز در بعضی اوقات سال در کمال کوتاهیست. بعضیها پنداشته اند که یک نفر برغز از یختن دیگر خود فراغت نیافته باشد که صبح در آمده باشد در کتابهای سابق خود علت این قضیه را از لحاظ فلکی با علت آنجا که شب ششماه تمام بی روز پیوسته باشد و روزش ماه تمام بی شب پیوسته باشد آورده ایم و این در جهت جدی باشد و اهل نجوم علت آنرا از لحاظ فلکی در زیجها یاد کرده اند.

وروس اقوام بسیار و طوایف گونه گون است از آن جمله طایفه ایست که آن

را لوزعانه خوانند و اکثریت روس از آنهاست که به تجارت بدیار اندلس و رومیه و قسطنطنیه و خزر روند و از پس سال سیصد در حدود پانصد کشتی که هر کشتی یکصد کس داشت بدیار خزر رسید. اینان به خلیج نیطس که برود خزر پیوسته است در آمدند در اینجا مردان شاه خزر با عده نیرومند برای دفع کسانی که از این دریا بر آیند یا از دشت مابین خزر و نیطس بیایند آماده اند زیرا صحرا - نشینان ترك غز باین دشت آیند و قشلاق کنند و گاه باشد که آب رود خزر که تا خلیج نیطس پیوسته است یخ بندد و غزان با اسب از آن بگذرند. و آن آبی عظیم است اما از شدت یخبندان آنها را فروبرد و بدیار خزر حمله برند و گاه باشد که مردان شاه خزر که آنجا آماده اند از دفعشان وامانند و شاه شخصاً برون شود و آنها را نگذارد که از روی یخ بگذرند ولی بتابستان ترکان راه عبور ندارند.

وقتی کشتیهای روس بمردان خزر که بدهانه خلیج آماده بودند رسید بشاه خزر نامه نوشتند که از آن ناحیه بگذرند و در رود آن پائین روند و وارد رود خزر شوند و بدریای خزر که دریای گرکان و طبرستان و دیگر دیار ایران است که گفته ایم وارد شوند و نصف غنایمی را که از اقوام سواحل این دریا بدست آرند بدو دهند و او نیز اجازه داد و وارد خلیج شدند و بمصب رود رسیدند و در این شعبه آب بالا رفتند تا برود خزر رسیدند. و از آنجا سوی شهر آمل سرازیر شدند و از آنجا گذشته بدهانه رود و بمصب آن رسیدند و از مصب رود تا شهر آمل رودی عظیم و آبی فراوانست و کشتیهای روس بدریا پراکنده شد و دسته ها به گیل و دیلم و طبرستان و ابسکون، شهر ساحلی گرکان، و دیار نفت و آذربایجان فرستادند زیرا از دیار اردبیل آذربایجان تا این دریا سه روز راه است. روسان خونها بریختند و زنان و کودکان را با سیری گرفتند و اموال فراوان به غارت بردند و بهر جا حمله کردند بویرانی دادند و بسوختند و اقوام سواحل دریا بفرغان آمدند که از روزگار قدیم دشمنی باین دریا نیامده بود فقط کشتیهای تجار و شکار بدانجا رفت و آمد می کرد و روسان را با گیل و دیلم

بفرماندهی یکی از سرداران ابن ابی الساج جنگها بود و عاقبت در مملکت شروان بساحل دیار نفت رسیدند که بنام با که معروف است . روسان هنگام بازگشت از حملات خود بجزایر نزدیک دیار نفت که چند میل با آن فاصله دارد پناه می - بردند در آن هنگام شاه شروان علی بن هیثم بود و مردم مهیا شدند و بقایقها و کشتیهای تجار نشستند و روسوی این جزایر نهادند و روسان نیز به آنها حمله بردند و هزاران کس از مسلمانان کشته و غرقه شدند و روسان ماههای بسیار بهمین وضع که گفتیم در این دریا بودند و هیچیک از اقوام مجاور بسوی ایشان راه نداشت مردم از آنها در احتیاط و بیم بودند که این دریا بنظر اقوام مجاور خطرناک می - نماید و چون روسان غنیمت فراوان گرفتند و از اقامت ملول شدند بدخانه و مصب رود خزر رفتند و به شاه خزر نامه نوشتند و مطابق شرطی که نهاده بودند اموال و غنیمت برای او فرستادند . شاه خزر کشتی ندارد و مردانش عادت کشتی نشینی ندارند و اگر چنین نبود برای مسلمانان خطری بزرگ بودند و چون لاریان و دیگر مسلمانان دریای خزر حکایت روسان بدانستند بشاه خزر گفتند ما را با این قوم که بدیار برادران مسلمان ما حمله برده و خونها ریخته و زنها و اطفال را اسیر کرده اند ، بهم واگذار و شاه منع ایشان نتوانست کرد و کس پیش روسان فرستاد و خبردارشان کرد که مسلمانان قصد جنگ ایشان دارند و مسلمانان اردو زدند و بطلب روسان دنبال آب سرازیر شدند و وقتی چشم بچشم افتاد روسان از کشتیها برون شدند و مقابل مسلمانان صف کشیدند و خلق بسیار از نصارای مقیم آمل همراه مسلمانان بود و مسلمانان پانزده هزار بودند با اسب و سلاح و سه روز در میانه پیکار بود که خدا مسلمانان را بر آنها فیروزی داد و بشمشیر دچار شدند . جمعی کشته و گروهی غریق شدند و پنج هزار کس از آنها جان بردند و در کشتیها نشسته بساحل دیگر رفتند که مجاور دیار برطاس است است و کشتیها را رها کرده راه خشکی گرفتند . بعضی را مردم برطاس بکشتند و

بعضی دیگر بديار برگز افتادند و بدست مسلمانان کشته شدند از جماعتی که بر ساحل رود خزر بدست مسلمانان کشته شدند آنچه بشمار آمد سی هزار بود و از آن سال دیگر روسان باز نیامدند .

مسعودی گوید : این قصه را بررد کسانی آوردیم که پنداشته اند دریای خزر از جانب دریای مایطس و نیطس بدریای مایطس و خلیج قسطنطنیه پیوسته است که اگر این دریا بخلیج قسطنطنیه پیوسته بود روس بدانجا میرفت که مایطس چنانکه گفته ایم دریای روس است و همه مردم اقوام مختلف که از این دریا گذشته اند بی خلاف گفته اند که دریای اقوام عجم خلیجی متصل بدریاهای دیگر ندارد که دریائی کوچک است و حدود آن معلوم است و آنچه از حکایت کشتیهای روس بگفتیم در آن نواحی میان همه اقوام مشهور است و سال آن نیز معین است که بعد از سیصد بود و تاریخ دقیق آن از یاد من رفته است . شاید آنکه میگوید دریای خزر بخلیج قسطنطنیه متصل است می خواهد بگوید دریای خزر همان دریای مایطس و نیطس یعنی دریای برگز و روس است و خدا کیفیت حال را بهتر داند . و ساحل طبرستان بر این دریاست و در آنجا شهر است بنام الهم که نزدیک ساحل است و از آنجا با ممل یک ساعت راه است و بر کناره گرگان مجاور این دریا شهر است که آنرا آبسکون گویند و تا گرگان قریب سه روز راه است و گیل و دیلم بر کنار این دریاست و کشتیها از این دریا بتجارت سوی آمل رود و از راه رود خزر با آنجا رسد و هم بر این دریا از سواحلی که نام بردیم کشتیها به تجارت سوی با که رود که معدن نفت سفید و غیره است و در همه جهان نفت سفید جز اینجا نباشد و خدا بهتر داند و با که بر ساحل مملکت شروان است و در این دیار نفت ، آشفشانی هست که یک چشمه آتش است و هرگز آرام نشود و پیوسته آتش از آنجا بالا رود .

و مقابل این ساحل بدریا جزیره هاست که از آنجمله جزیره ای بفاصله

سه روز از ساحل است که در آنجا آتشفشانی بزرگ است و در بعضی اوقات سال نفس زند و آتشی بزرگ از آن برآید که چون کوهی بسیار بلند بر هوارود و بیشتر دریا را روشن کند و از صد فرسخ در خشکی دیده شود و این آتشفشان چون آتشفشان جبل برکان دیار سیسیل است که تابع سرزمین فرنگ و هم تابع افریقیه مغرب است. از همه آتشفشانیهای دنیا هیچیک پرصداتر و آتش افروزتر و سیه دودتر از آتشفشان دیار مهر اج نیست و پس از آن آتشفشان دره برهوت است که نزدیک دیار اسفار و حضرموت شحر میان یمن و دیار عمان است و صدای آن چون رعد از بسیار میل فاصله شنیده شود و از قعر آن آتشی پاره ها چون کوه باسنگهای سیاه بر جهد و بهوا رود و از بسیار میل فاصله دیده شود آنگاه بزیر آید و بنوع و اطراف آن افتد و آتشی پاره ای که از آنجا نمایان شود سنگهایی است که از فرط حرارت آتش سرخ شده است و ما در کتاب اخبار الزمان از اینکه چرا چشمه های آتش در زمین پدید می آید و مایه آن چیست سخن آورده ایم. و هم در این دریا مقابل ساحل گرگان جزایری هست که از آنجا يك قسم باز سفید شکار کنند و این قسم باز از همه پرندگان شکاری مطیع تر و کم آمیزش تر است ولی این قسم باز کمی ضعیف است زیرا وقتی شکارچی آنرا از این جزایر شکار کند خوراک آن ماهی باشد و چون خوراک آن عوض شود دچار ضعف شود همه کسانی که پرندگان و حیوانات شکاری شناسند از ایرانی و ترك و رومی و هند و عرب گفته اند که باز اگر بسپیدی متمایل باشد از همه بازهای دیگر تیز روتر و نکوتر و خوش بنیه تر و جسورتر و خوش آموزتر و در کار اوج گرفتن نیرومندتر باشد و بیشتر رود زیرا يك جزء اساسی حرارت در او باشد که در بازهای دیگر نباشد و اختلاف رنگ آن بعات اختلاف مکان است و در ارمنستان و دیار خزر و جرجان و بلاد ترك که مجاور آنست از کثرت برف، سفید خالص باشد.

از يك خاقان خرد پیشه ترك حکایت کنند؛ و خاقانها همان ملوک تر کنند که

دیگر ملوک ترکان اطاعت ایشان کنند، که گفته بود: «وقتی جوجه بازهای سرزمین مادر آشیانه از پوست برون افتد بفضا بالا رود و در انتهای فضا بهوای سرد غلیظ رسد و حیواناتی را که آنجا ساکن است فرودآرد و با آن تغذیه کند و خیلی زود نیرو گیرد و رشد کند که غذا در او مؤثر افتد و بسا باشد که در آشیان آن از این حیوانات نیمه جان پیدا شود.» جالینوس گوید: «در هوا گرم و مرطوب است و از قوت بادهای مرتفع برودت گیرد و فضا موجوداتی دارد که در آنجا پدید آید و ساکن باشد.»

از بلیناس نقل کرده اند که گفته بود: «وقتی در این دو عنصر یعنی خاک و آب مخلوقی هست می باید دو عنصر عالیتر یعنی هوا و آتش نیز مخلوق و ساکنانی داشته باشد.»

نمن اخبار هارون الرشید چنین دیدم که رشید روزی بدیار موصل بشکار رفت و باز سپیدی بدست داشت و باز در دست او بهیجان آمد و آنرا رها کرد و همچنان اوج گرفت تا در هوا نهان شد و چون از او نومید شدند نمودار شد و چیزی بمنقار داشت و با آن فرود آمد که بشکل ماریا ماهی بود و پری بشکل بال ماهی داشت و رشید بگفت تا آنرا به طشتی نهادند و چون از شکار بازگشت علما را احضار کرد و از آنها پرسید: آیا در هوا چیزی سکونت دارد؟

مقاتل گفت: «ای امیر مؤمنان از جدت عبدالله بن عباس روایت کرده ایم که هوا باقوام مختلف الخلقه آباد است در آنجا خلفی ساکنند و نزدیکتر از همه بما جنبند گانیست که در هوا تخم گذارد و همانجا جوجه شود و هوای غلیظ آنرا بردارد و پیرورد تا بصورت ماریا ماهی درآید و آنرا بالهایی است که پرندارد و بازهای سپید که در ارمنستان هست آنرا تواند گرفت» پس هارون طشت را برون آورد و حیوان را بدانها نمود و آنروز مقاتل را جایزه داد.

مطلعان مصر و دیار دیگر مکرر بمن گفته اند که در فضا بازهایی دیده اند

که با سرعت برق میرفته و گاه با یکی از حیوانات روی زمین برخوردده و آنرا تلف کرده است و بسا شده که از پرواز شبانه و حرکت آن در هوا صدائی چون باز کردن جامه نو بگوش میرسیده و بیخبران و زنان گویند این صدای جادوگری است که پرواز میکند و بالهای کتانی دارد.

مردم در این زمینه گفتگو بسیار دارند و استدلالشان اینست که در عنصر آب حیواناتی بوجود می آید بنابراین میبایست در دو عنصر سبک یعنی هوا و آتش نیز موجودات و حیواناتی بوجود آمده باشد چنانکه در دو عنصر سنگین خاک و آب بوجود آمده است.

مسعودی گوید حکما و ملوک وصف باز گفته و اوصاف جالب آورده و ستایش مفصل کرده اند. خاقان ملک ترک گفته «باز شجاع با اراده است» و کسری انوشیروان گفته «باز رفیقی است که اشاره را نیکو دریابد و فرصت را اگر میسر شد از دست ندهد.» قیصر گفته «باز پادشاهی بزرگوار است اگر محتاج شود بگیرد و اگر بی نیاز شود رها کند.» و فیلسوفان گفته اند «از باز سرعت طلب و نیرومندی در کار تحصیل روزی آموز» بهنگام اوج گرفتن اگر شاهبال باز دراز و بالهایش بلند بود دورتر و تندتر می تواند رفت چون قوش که دور پرواز است و تندرو و از پرواز مکرروانمی ماند که شاهبالش بلند و پیکرش پر مایه است و باز کوتاه پرواز است از آنرو که بالهایش کوتاه و پیکرش لاغر است و اگر دور پرواز کند و اماند و بزحمت افتد. آفت پرندگان شکاری کوتاهی شاهبال است نه بینی که دراج و پا کوتاه و کبک و امثال آن که شهبالشان کوتاه است چگونه اوج پروازشان کم است. ارستجانس گوید: باز پرنده ایست که پرده هلو ندارد و آنچه را که در بازو کم دارد در پنجه و پا دارد، از همه پرندگان کم جثه تر و پردلتر و شجاعتر است زیرا حرارتی در او هست که در پرندگان دیگر نیست سینه اش را دیده ایم که از عصب بافته شده و گوشت ندارد. جالینوس ضمن تأیید گفتار ارستجانس گوید: «باز آشیانه نکیرد مگر در

درختی پیچیده و پر از خار که کجی‌های بسیار داشته باشد تانهاتر باشد و رنج گرما و سرما را بهتر دفع کند و چون خواهد تخم گذارد برای خویشتن خانه‌ای بسازد و سقف آنرا خوب بر آورد که باران و برف بدان نرسد تا خود و جوجگانش از سرما و رنج مصون باشد.»

و ادهم بن محرز آورده که اول کس که قوش نگه داشت حارث بن معاویه بن ثور کنندی بود و او پدر قبیله کننده بود. روزی صیادی را دید که دامی برای گنجشکان گسترده بود و او کدروی بر گنجشکی که در دام افتاده بود فرود آمد و آنرا شکار کرد (ا کدر همان قوش است و هم از نامهای آن اجدل است) و گنجشک بدام افتاده را خوردن گرفت و شاه از آن در شکفت ماند و قوش را همچنان که گنجشک را میخورد پیش وی آوردند و آنرا در زیر زمین خانه انداخت و پس از مدتی قوش بیضه نهاد و از جای خود نرفت و اگر چیزی باو میدادند میخورد و اگر گوشتی میدید بدست صاحب خود میجست پس او را بخواندند و بیامد و از دست چیز خورد و کسان از همراه بردن آن میبایدند. تا يك روز کبوتری را بدید و از دست حامل خود پیرید و آنرا شکار کرد شاه بفرمود تانگهش دارند و با آن شکار کنند يك روز که شاه در راه بود خر گوشی دوان شد و قوش سوی آن رفت و بگرفت آنگاه آنرا بطلب پرنده و خر گوش میفرستاد که میگرفت و باز میگشت پس از آن عربان قوش نگهداشتند و در میان مردم رسم شد.

اما در خصوص شاهین در کتابی که از روم بحضور مهدی آورده بودند و شاه بدو هدیه کرده بود ارستجانس حکیم گفته بود که یکی از شاهان روم بنام فسیان روزی شاهینی را بدید که با سرعت روی پرندگان آبی فرود می‌آمد و آنرا میزد و در هوا اوج میگرفت و اینکار را مکرر کرد. شاه گفت این حیوان شکار است از قوت فرود آمدنش بر پرندگان آبی توان دانست که شکار است و سرعت اوج گرفتنش در هوا معلوم میدارد که پرنده‌ای گریزانست و قابل دست

آموزیست و چون رفتار آنرا مکرر دید بیسندید و نخستین کس بود که شاهین داشت. سعید بن عبیس از هاشم بن خدیج آورده که گفته بود قسطنطنین پادشاه عموریه در اثنای شکار بوسیله باز بخلیج نیطس رسید که بدریای روم جاریست و به چمن زاری وسیع و گسترده مابین خلیج و دریا گذشت و شاهینی را دید که بر پرندگان آبی فرود همی آید و از سرعت و مهارت آن بشکفت شد و راه شکار آن را نمیدانست آنگاه بگفت تا آنرا شکار کردند و تعلیم داد و قسطنطنین نخست کس بود که شاهین داشت و آن چمن زار گسترده وسیع را بنگریست که گلپای رنگارنگ بر آن پراکنده بود و گفت این جائی استوار است که میان رود و دریاست و وسعت و امتداد دارد و شایسته است که شهری اینجا باشد و شهر قسطنطنیه را آنجایی افکند. در این کتاب ضمن سخن از ملوک روم از این قسطنطنین بن هالین و اخبار وی که مروج دین نصرانیت بود سخن خواهیم داشت و این یکی از عللی است که برای بنای قسطنطنیه آورده اند.

ابن غفیر از ابوزید قهری آورده که رسم ملوک اندلس که لذریق لقب داشتند این بود که وقتی شاه سوار شود شاهین ها در هوا سایبان اردو باشند و موکب شاه را بپوشانند و گاه فرود آیند و گاه بالا روند و شاهین ها برای اینکار تعلیم یافته بودند و در همه مدت سیر شاه چنین بود تا بمنزل رسد و شاهین ها بدورش فرود آیند تا روزی یکی از شاهان که ازرق نام داشت سوار شد و شاهین ها بهمان وضع که گفتیم با او بود مرغی بیرواز آمد و شاهینی بر او جست و بگرفت و شاه از این بشکفت شد و شاهین را شکار کردن آموخت و وی اول کس بود که در مغرب و دیار اندلس بوسیله شاهین شکار کرد.

مسعودی گوید و نیز گروهی از دانایان این مسائل گفته اند نخستین کس از مردم مغرب که عقاب داشت همو بود و چون رومیان شدت گرفتن و تیزی چنگال آن بدیدند حکیمان قوم گفتند حیوانیست که خیرش بشرش نیرزد.

گویند که قیصر عقابی بکسری هدیه کرد و ضمن نامه بدو خبر داد که عقاب از قوش که شکار آنرا پسندیده کارآمدتر است و کسری بفرمود تا آنرا از پی آهوئی انداختند که بگرفت و در همش کوفت و کسری را از کار آن عجب آمد و خرسند باز گشت و آنرا گرسنه نگهداشت تا بشکاربرد ولی عقاب بطفل کسری پرید و او را بگشت و کسری گفت «قیصر بدون سپاه فرزند ما را کشت» پس از آن کسری یوزپلنگی به قیصر هدیه کرد و بدو نوشت که این حیوان آهو و رصد کان امثال آن را میکشد و رفتار عقاب را مکتوم داشت و قیصر یوزپلنگ را بیسندید و آنرا همانند پلنگ دید و از او غافل ماند تا یکی از فرزندان او را بدرید و او گفت: «اگر کسری پسر ما را شکار کرد چه باک که ما هم او را شکار کرده بودیم.» این شد که از گفتگوی دریای گرگان و جزایر آن بگفتگو از اقسام حیوانات شکاری رسیدیم و بعدها نیز در ضمن سخن از شاهان یونان درباره بازو اقسام حیوانات شکاری و اشکال آن سخن خواهیم داشت. اکنون بذکر باب و ابواب واقوام مجاور حصار و جبل قبیخ باز گردیم.

گفته ایم که بدترین ملوک مجاور این کوه شاه مملکت جیدان است و شاه آنجا مردی مسلمان است که پندارد از عرب قحطان است و اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دو بنام سلفان معروف است و در مملکتش جز او و فرزندانش مسلمان نیست بنظر من نام سلفان عنوان کسی است که پادشاه این ناحیه باشد مابین مملکت جیدان و باب و ابواب گروهی مسلمانان عربند که جز زبان عربی ندانند و در پیشه ها و جنگلها و دره ها و کنار رودخانه های بزرگ که از دهکده های مسکونیشان میگذرد پراکنده اند و از هنگامی که این دیار گشوده شده و صحرا نشینان عرب بدانجا آمده اند در این ناحیه سکونت دارند. این قوم مجاور مملکت جیدان اند ولی در پناه درختان ورود خانه ها از دسترس بدورند و تا شهر باب و ابواب سه میل فاصله دارند و مردم باب از آنها بیمنه کند.

پس از مملکت جیدان در مجاورت جبل قبیخ و سریر پادشاهی است مسلمان بر زبان نام که دیارش بنام کرج معروفست و این قوم چادر نشینند و هر پادشاهی بر این مملکت حکومت کند او را بر زبان گویند و مجاور مملکت بر زبان کشوری است بنام غمیق که مردم آن نصرانیند و مطیع پادشاهی نیستند و سائی دارند و با مملکت الان در حال صلحند .

پس از آنها در مجاورت سریر و جبل مملکتی است که آنها زریکران گویند که بمعنی زره سازان است زیرا غالب آنها زره و جوشن و لگام و شمشیر و دیگر لوازم آهنی سازند و دیانت‌های گونه گون دارند یعنی مسلمان و یهود و نصاری باشند و دیارشان دیاری صعب العبور است و بدین سبب از دسترس اقوام مجاور دور مانده اند .

مجاور آنها مملکت سریر است که پادشاه آنها فیلان شاه گویند و دین نصرانی دارد سابقاً در همین کتاب گفته ایم که وی از اعقاب بهرام گور است و او را فرمانروای سریر از آنرو گفته اند که یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی وقتی شکسته و فراری شد تخت طلا و خزاین و اموال خود را به مردی از اعقاب بهرام گور داد تا بدین مملکت ببرد و تا بوقت استرداد در آنجا محفوظ دارد و یزدگرد بخراسان رفت و آنجا کشته شد و این حادثه چنانکه در این کتاب و کتابهای دیگر گفته ایم در ایام خلافت عمر رضی الله عنه بود و آن مرد در این مملکت بماند و بر آن چیره شد و پادشاهی در خاندانش بماند و فرمانروای سریر نام یافت (که سریر بمعنی تخت است) و پایتخت مملکتش موسوم به حمرج است و دوازده هزار دهکده دارد که هر که را خواهد از آنها بنده گیرد و دیارش دیاری صعب العبور و بهمین جهت از دسترس دور است که در یکی از دره های جبل قبیخ است و این پادشاه بقوم خزر حمله برد و بر آنها غلبه یابد که آنها بدشتند و او بکوه است .

مجاور این مملکت مملکت الان است و شاه آنها کر کنداج گویند و این